

Revisiting the Philosophical Thoughts of Kant's Philosophy of Law with an Approach to Contemporary Applied Concepts

Hossein Khazaei¹, Seyyed Alireza Tabatabaei²

(Received: 2023-12-20; Accepted: 2024-05-21)

Abstract

Immanuel Kant — the eminent Enlightenment philosopher — exerted a profound influence on modern legal and political systems. Employing a descriptive-analytical approach, this study examines various dimensions of Kant's legal philosophy, demonstrating how foundational concepts such as freedom, justice, autonomy, and individual responsibility in his thought form the basis for natural law, political law, and international law. Kant's political and legal philosophy extends beyond individual ethics and is expandable to civil and global order. He views political law as an instrument to guarantee individual freedom within a framework of rational order grounded in equality and the rule of law. Furthermore, Kant's notion of cosmopolitan law (jus cosmopoliticum) is not merely an ethical concept but a practical solution for achieving lasting peace in the international arena — a peace founded on practical reason and human dignity. This research emphasizes that by analyzing Kant's doctrines, we can derive a theoretical and practical framework for addressing many contemporary legal challenges. His ideas remain instrumental in formulating legal systems aligned with global justice.

Keywords: philosophy of law, Kant, natural law, moral law, cosmopolitanism.

1. M.A. Graduate in Supervision and Inspection Management, Judicial Science and Administrative Services University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: hosseinkhazaei1481@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Public and International Law, Judicial Science and Administrative Services University, Tehran, Iran. Email: alirezatabatabaei@ujas.ac.ir

بازخوانی اندیشه‌های فلسفه حقوق کانت با رویکردی بر مفاهیم کاربردی معاصر

حسین خزایی^۱، سیدعلیرضا طباطبایی^۲

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۱]

چکیده

ایمانوئل کانت - فیلسوف برجسته دوران روشنگری - تأثیر عمیقی بر نظام‌های حقوقی و سیاسی مدرن گذاشت. این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی، به بررسی ابعاد مختلف فلسفه حقوق کانت می‌پردازد و نشان می‌دهد مفاهیم بنیادینی چون آزادی، عدالت، خودمختاری و مسئولیت فردی در اندیشه او، مبنای شکل‌گیری اصول حقوق طبیعی، سیاسی و بین‌المللی هستند. فلسفه سیاسی و حقوقی کانت، از اخلاق فردی فراتر می‌رود و در نظم مدنی و جهانی نیز توسعه‌دانی است. او قانون سیاسی را ابزاری می‌داند برای تضمین آزادی فردی در چارچوب نظم عقلانی که بر برابری و حاکمیت قانون استوار است. همچنین حقوق جهان‌وطنی در نظر کانت نه تنها مفهومی اخلاقی، بلکه راهکاری عملی برای تحقق صلح پایدار در عرصه بین‌الملل است؛ صلحی که بر عقل عملی و کرامت انسان مبتنی است. این پژوهش تأکید دارد با بررسی آموزه‌های کانت، می‌توان چارچوبی نظری و کاربردی برای حل بسیاری از چالش‌های حقوقی امروز به دست آورد و نیز از اندیشه‌های او می‌توان در تدوین قوانین و نظام‌های حقوقی منطبق بر عدالت جهانی بهره‌گرفت.

کلیدواژه‌ها: فلسفه حقوق، کانت، حقوق طبیعی، حقوق اخلاقی، جهان‌وطنی.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدیریت نظارت و بازرسی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران (نویسنده

مستول) hosseinkhazaei1481@gmail.com

۲. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران alirezatabatabaei@ujss.ac.ir

مقدمه

اگرچه تعریف دقیقی از قانون دشوار است، می‌توان ویژگی‌هایی از آن را نام برد و ترسیم کرد؛ از جمله نخست: قانون مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که باید همه افراد رعایت کنند (Smith, 1973, p 22) و ویژه‌گروه یا شخص خاصی نیست؛ همچنین افزون بر عام بودن، باید دارای ویژگی‌ها و کاربردهای جهانی باشد. دوم: قانون سیاسی یا طبیعی باید ویژگی اجباری بودن بر مردم را داشته باشد و آنان با پیروی کردن از قوانین، سعی در انتخاب راه درست داشته باشند؛ در غیر این حالت از مسیر نظم سیاسی صحیح کشور خارج می‌شوند و حاکم کشور می‌تواند در موارد انحراف از قانون، افراد را مجازات کند. سوم: قانون استثنا ندارد؛ بنابراین اگر در یک مورد خاص قانون رعایت نشود، قانون شناخته نخواهد شد، بلکه قوانین ساده‌ای است که افراد ممکن است پیروی کنند. چهارم: قوانین، انگیزه‌های ساختاری تمدن هستند؛ از این رو مردم از یک عمل یکنواخت که در یک جامعه مدنی بسیار ضروری است، پیروی نمی‌کنند؛ بنابراین وجود قوانین برای بهبود نسل و عملکرد ساختاری انسان ضروری هستند و چنین عملیاتی نشانه یک تمدن صحیح است (Anghie, 2000, p 887).

نادیده‌گرفتن و عمل نکردن به یک قانون به معنای از دست دادن اعتقاد به آن است و پیروی از قانون به معنای حرکت به سوی جامعه‌ای سازماندهی شده و توسعه‌یافته‌تر است. ایمانوئل کانت در فلسفه‌اش ایده قانون را به طور سیستماتیک توسعه نمی‌دهد؛ با این حال، می‌توان فلسفه حقوقی او را از آموزه‌ها و یادداشت‌های مختلف وی به دست آورد. او در استدلال قانون و هدف از آن به صراحت اظهار کرده است: «قوانین تا جایی که هدفمند هستند، قوانین خوانده می‌شوند» (Kant, 1953, p 110). همچنین کانت در مبانی متافیزیکی علوم طبیعی، متذکر می‌شود قوانین درباره هر چیزی که برای وجود داشتن باید به آن نیاز داشته باشد هستند (Kant, 2004, p 86). از این اظهارات به روشنی می‌توان دریافت که برای کانت قانون یک قاعده است. مترجمان کانت به ندرت سعی در آشکار کردن موضع کانت در مورد ایده قانون می‌کنند. می‌توان در این زمینه از

واتکینز نام برد که موضع کانت درباره مفهوم قانون را این‌گونه اظهار می‌کند: «هر قاعده یا اصلی که ضرورت یک عمل را بیان کند، قانون خوانده می‌شود» (Watkins, 2019, p 15). تفسیر ارائه شده از سوی واتکینز نیز تأکیدی بر قانون به عنوان قاعده ضروری دارد. به دلایل ذکر شده، این اثر ارتباط بین فلسفه اخلاقی و سیاسی با قانون را نمایان خواهد کرد.

به جز این تفسیر، مشاهده می‌شود که ازنست جی. واینریب یک توضیح متفاوت از ایده قانون کانت را نمایان می‌کند. او می‌گوید: «برای کانت، قانون یک وحدت است که می‌تواند از طریق اصول و نهادهای خود بیان شود. از طریق این وحدت، فهمیده می‌شود که قوانین به طور ضمنی ادعاهایی درباره سازگاری، منطقی بودن و قاعده‌مندی خود دارند. کانت این وحدت را ایده عقل می‌نامد» (Williams, 1992, p 17). روشن است که برای درک ایده قانون کانت که از مهم‌ترین ایده‌های عقل عملی است، باید از اصول و نظریه‌های مختلف او عبور کنیم. باید توضیحات او درباره انواع مختلف قوانین را ببینیم تا نگرش جامعی از قانون به دست آوریم. خواهیم دید که این قوانین همان‌طور که توسط کانت حمایت می‌شوند، برای ایجاد نظم سیاسی سالم در جهان بشریت اساسی هستند. اگر به دقت به افکار کانت نگاه کنیم، اهمیت حقوق طبیعی در فلسفه او تحسین‌شدنی است. کانت اصول حقوق طبیعی را در فلسفه عملی خود مطرح می‌کند. آنچه کانت در این فرمول می‌گوید این است: «عمل کن به عنوان اینکه هدف از عمل تو با بهره‌گیری از اراده‌ات به یک قانون جهانی طبیعت تبدیل شود» (Paton, 1971, p 129). پاتون باورمند است کانت با استفاده از این قاعده به ما اشاره می‌کند که نمی‌توانیم اقدام خود را به صورت یک اصل اختیاری فقط برای خودمان در نظر بگیریم، بلکه باید آن را به عنوان یک نمونه از اصلی بخواهیم که برای همه وجودهای عقلانی معتبر است؛ همچنین این قاعده با معنای عمیقی همراه است. با تمسک به این اصل، می‌توانیم خودمان را به صورت تخیلی در موقعیت خالق قرار دهیم و فرض کنیم که قسمتی از طبیعت هستیم (Paton, 1971, p 146).

کانت به روشنی در این نقطه تأکید می‌کند که باید عمل اخلاقی خود را با قانون طبیعت هماهنگ کنیم. قانون طبیعت یا قانون طبیعی، بخشی از سیستم طبیعت است و ما همگی در آن دخیل هستیم. اما برای درک ایده کانت درباره قانون طبیعت، باید پیش از این بدانیم که او از عبارت «طبیعت» چه مفهومی را می‌فهمید. طبیعت برای کانت به «مجموعه‌ای از ظواهر» یا «مجموعه‌ای از موضوعات» محدود شده است. او همچنین تأیید می‌کند طبیعت با دنیای فلسفه مرتبط است و از طریق دانش با انسان ارتباط دارد و با اصل ضرورت مشخص می‌شود. بنابراین در سیستم او، قانون طبیعت به طور ضروری با دنیای فلسفه مرتبط است. از دیدگاه کانت، قوانین طبیعت با استفاده از اصول علت بخشی نشأت می‌گیرند. بنابراین برای کانت، قانون طبیعت چیزی جز اصل علت بخشی نیست.

۱. فلسفه کانت

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴)، یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان دوران مدرن است که آثارش تأثیر عمیقی بر حوزه‌های اخلاق، سیاست، معرفت‌شناسی و حقوق گذاشته است. فلسفه کانت تلاشی نظام‌مند برای پاسخ به این پرسش بنیادین است که چگونه می‌توان عقل را مبنای شناخت، اخلاق و نظم اجتماعی قرار داد؟ وی در نقد عقل محض (۱۷۸۱) تأکید می‌کند که عقل بشری توان درک جهان را دارد؛ اما این درک همواره از طریق چارچوب‌های ذهنی همچون مکان، زمان و مقولات فاهمه صورت می‌گیرد. (Kant, 1781, p 51) از نظر کانت، ما نمی‌توانیم چیزها را «آن‌گونه که هستند بشناسیم، بلکه تنها می‌توانیم آنها را» آن‌گونه که بر ما ظاهر می‌شوند درک کنیم. در حوزه اخلاق، کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (۱۷۸۵) نظریه‌ای عقل‌گرایانه از اخلاق ارائه می‌دهد که بر اصل «فرمان مطلق» استوار است. این اصل بیان می‌کند: «چنان عمل کن که گویی اصل رفتار تو می‌تواند قانونی عمومی برای همگان باشد» (Kant, 1785, p 421).

این فرمول، اخلاق را از هر نوع میل یا هدف شخصی جدا می‌سازد و آن را به حوزه عقل عملی و وظیفه‌گرایی وارد می‌کند. از نگاه کانت، ارزش اخلاقی یک عمل به نیت و اصل آن وابسته است، نه به پیامدهای آن. این نگرش، بنیان نظری محکمی برای قوانین اخلاقی جهان شمول فراهم می‌آورد. در فلسفه سیاسی کانت، آزادی و خودآیینی نقش محوری دارند. کانت در متافیزیک اخلاق (۱۷۹۷) تأکید می‌کند افراد آزاد باید تحت قوانین عقلانی زندگی کنند که خود نیز در ایجاد آن نقش دارند. از دیدگاه او، «آزادی یعنی تبعیت از قوانینی که انسان خود برای خود وضع کرده است» (Kant, 1797, 6:223). این ایده، پایه‌ای است برای تفکر لیبرال در حقوق مدرن و تفکیک قوا در ساختار دولت‌های قانونی. همچنین کانت معتقد بود دولت باید نه برای اعمال قدرت، بلکه برای تضمین آزادی مدنی و اجرای قانون عقلانی شکل بگیرد.

در نهایت فلسفه کانت را باید تلاشی برای پیوند عقل نظری با عقل عملی در نظر گرفت؛ تلاشی که در آن نظم اخلاقی، سیاسی و حتی حقوق بین‌الملل بر پایه اصولی جهانی، ضروری و عقلانی بنیان گذاشته می‌شود. این انسجام درونی میان حوزه‌های مختلف تفکر، کانت را به یکی از مهم‌ترین چهره‌های فلسفه حقوق تبدیل کرده است.

۲. قوانین اخلاقی و فلسفه کانت

همان‌طور که جان اس. مکنزی در کتاب راهنمای اخلاق به صراحت بیان می‌کند: «قانون اخلاقی، قانونی است که باید ایده‌آل‌ها را بیان کند» (machengee, 20005, p 136)، برای تعیین ارزش قاعده‌مند یک عمل، باید به قانون اخلاقی توجه کنیم. این قانون هرگز تغییردانی نیست، اما ممکن است نقض شود. اگرچه اصل شخصی اخلاق ممکن است بسته به شرایط زندگی تغییر کند، اصل هدفمند یا قاعده اخلاقی ثابت می‌ماند و بدون توجه به فرد اعمال می‌شود. در معنای سنتی، قانون اخلاقی کاملاً متمایز از قانون طبیعی و قانون سیاسی است؛ زیرا تنها قطب‌نمای اخلاق است. قانون اخلاقی در اصل با رفتار انسان‌ها سروکار دارد و برخی

از اعمال نادرست را ممنوع می‌کند. از جمله این اعمال ممنوع می‌توان به دزدی یا سرقت، قتل، شهادت دروغ، زنا و... اشاره کرد که این ممنوعیت‌ها را قوانین اخلاقی تعیین می‌کنند. قانون از انجام اعمالی که با اخلاق و عفت منافات دارد و آثار منفی بر جامعه می‌گذارد، جلوگیری می‌کند. افزون بر این، قانون اخلاقی برخی از وظایفی که جنبه مثبتی دارند را بر عهده مقرر می‌دهد که می‌توان به صداقت و راست‌گویی، کمک به نیازمندان، رعایت و عمل به عهد و پیمان و خدمت به جامعه با عنوان چند مثال اشاره کرد. بنابراین قانون اخلاقی نه تنها با ممنوعیت فعالیت‌های نامطلوب همراه است، بلکه اقدامی فعال و مؤثر برای پیشرفت و رفاه جامعه است. با این حال، بسیاری از افراد به دلیل نادانی و نداشتن اطلاع از جنبه‌های مثبت اعمال اخلاقی نمی‌توانند آن را انجام دهند. درواقع، فاصله قابل توجهی بین باور به موضوع به عنوان یک مسئله اخلاقی و واقعیت اخلاقی آن وجود دارد؛ یک فرد ممکن است در حین انجام یک عمل نامطلوب، باور داشته باشد که در حال انجام عملی به صورت کاملاً اخلاقی است. کانت در چارچوب اخلاقی خود، قانون اخلاقی کامل، معتبر، فراگیر و قابل قبولی را پی‌ریزی می‌کند و آن را «فرمان مطلق» می‌نامد. کانت به این نکته توجه می‌کند که برخی تمایلات انسان‌ها مانع عمل به قانون اخلاقی هستند. اما اگر این تمایلات را کنار بگذاریم و از عقل عملی خود استفاده کنیم، قانون اخلاقی مانند خورشید طلوع می‌کند. این قانون شامل قدرت و زندگی است که به او اجازه می‌دهد به عنوان قطب اخلاقی خدمت کند. کانت، امر مطلق را تنها نوعی از قانون اخلاقی در نظر می‌گیرد که ضرورت یک عمل را به صورت قطعی و بدون هیچ شرایط و هدفی اعلام می‌کند و فقط آن را به عنوان قانون اخلاقی بسته‌بندی شده فرض می‌کند و به صورت یک اصل عملی قطعی مجاز می‌داند. درواقع این یک پیش‌فرض است و دیکته می‌کند که مقرراتی که به صورت ذهنی تدوین می‌شوند باید با قانون اخلاق عمومی هم‌خوانی داشته باشند. کانت درباره ادعای فرمان مطلق می‌گوید: «تنها بر اساس آن اقدام کنید و به گونه‌ای تصمیم بگیرید که در همان زمان تبدیل به یک قانون عمومی شود» (sasa, 2019, p 92).

این اصل اجباری بیان می‌کند که در زمان انجام یک عمل، باید حدودمرز یا خط قرمزی برای خود در نظر بگیریم و به واسطه این حدودمرز آن عمل را انجام دهیم؛ با این حال، چنین حدودمرزی باید با اصول اخلاقی مطابقت داشته باشد. در غیر این حالت، عمل ما از اهمیت اخلاقی بی‌بهره خواهد بود. بنابراین کانت درباره وابستگی به یک حدودمرز که با اصول اخلاق عمومی در تضاد باشد، هشدار می‌دهد. کانت در فلسفه اخلاق و برای تحول اخلاقی سعی می‌کند اصل دستوری خود را به روش‌های مختلف دیگری بنا نهد. کانت معتقد است قوانین اخلاقی بزرگ نشان می‌دهند که ما باید انسان‌ها را دخیل در سرنوشتشان بدانیم و مردم باید یک سلطنت با اهداف متنوع تشکیل دهند که به صورت انحصاری به بشر وابسته است. بنابراین او می‌کوشد با ایجاد و تدوین یک قانون اخلاقی زندگی بشر را ارتقا دهد. قانون اخلاقی کانت ممکن است کنترل‌کننده رفتار افراد باشد و برای همه بدون توجه به طبقه، نژاد یا دین آنها شأن و احترام یکسانی را اختصاص دهد و پیامدهای مهم و بزرگی برای شیوه کار جامعه و سیاست به همراه داشته باشد. از طرفی احترام متقابل به قانون اخلاقی نیز محرک اخلاقی است و از آن به انجام دادن عمل درست به خاطر اینکه عمل درستی است تعبیر می‌شود (مرادی و دیگران، ۱۴۰۱، ص ۲۵۷۸).

توضیحات کانت درباره قانون اخلاقی، مفهومی از ساختار اجتماعی یکپارچه را به وجود می‌آورد که همه موجودات عاقل می‌توانند جایگاه نهایی خود را به دست آورند. در اینجا فلسفه اخلاقی کانت خود را از مفاهیم عمومی قانون اخلاقی متمایز می‌کند. توصیفات عمومی از قانون اخلاقی، به ما کمک می‌کند که تصمیم بگیریم کدام فعالیت اخلاقی است یا خیر؛ همچنین او بر اینکه آنها هیچ تبعات اجتماعی و سیاسی ندارند، تأکید می‌کند. با این حال، ما متوجه می‌شویم که مفهوم قانون اخلاقی کانت دارای پیامدهای گسترده‌تری است. افزون بر تعیین یک استاندارد اخلاقی قوی، نقش متمایزی در محیط اجتماعی و سیاسی نیز دارد. ساختار قانون اخلاقی کانت، تمایل به اینکه باید با مردم با احترام برخورد شود و یک الگوی اجتماعی و سیاسی ایده‌آل ساخته شود را برای ما مشخص می‌کند. امروزه بیش از هر زمان دیگری در ذهن و وجدان بشر کارها، اعمال

و پدیده‌ها با ارزش‌هایی سنجیده می‌شود که نوع ارزش آن از جنس ارزش‌های مادی نیست، ارزشی است مافوق ارزش‌های مادی. ارزش‌هایی که از آن به ارزش‌های اخلاقی یاد می‌شود، امروزه بشر اخلاق را جستجو می‌کند و می‌طلبد (خرمشاد، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۵۴).

بنابراین در فلسفه اخلاق کانت، قانون اخلاقی نه بر اساس پیامدهای یک عمل، بلکه بر پایه نیت و اصل آن تعریف می‌شود. اصل بنیادین اخلاق در نظر کانت، همان فرمان مطلق است که هر فاعل عقلانی باید از آن تبعیت کند. کانت می‌نویسد: «عمل کن به گونه‌ای که اصل کنش تو بتواند به صورت قانون کلی طبیعت درآید» (kant, 1785:421). این اصل، اخلاق را بر پایه عقل و ضرورت منطقی استوار می‌سازد، نه بر احساسات یا مصلحت‌ها؛ به همین دلیل قوانین اخلاقی در فلسفه کانت دارای ویژگی جهانی، بی‌طرفانه و الزامی هستند. این دیدگاه کانت، پایه‌ای محکم برای تبیین اخلاق به عنوان قانونی درونی و جهان‌شمول فراهم می‌آورد؛ همچنین او آزادی را علت معرفتی و وجود قانون اخلاقی می‌داند (کاظمی‌زاده و کلباسی‌اشتری، ۱۴۰۲ ه.ش، ص ۱۴۰۲).

۳. حقوق سیاسی و فلسفه کانت

قانون سیاسی نوعی قانون است که از سوی دولت مستقل برای همه شهروندان یا گروه‌های خاصی از شهروندان که تحت حاکمیت دولت قرار دارند اعلام می‌شود (Jacobson, 2002, p 44). مردم ممکن است این نوع قوانین را نقض کنند، اما با این کار، خود را در معرض مجازات قرار می‌دهند. این قوانین در جایگاه قانون طبقه‌بندی شده و نوعی قانون تعیین‌کننده از سوی یک دولت برای تنظیم رفتار شهروندان تصویب شده است. این نوع قانون معمولاً از سوی یک نهاد قانون‌گذاری تصویب شده و توسط دادگاه تأیید می‌شود. قانون سیاسی بر اساس معیار قانونی خود ارزیابی می‌شود نه بر اساس انطباق آن با اخلاق، معیارها یا رسوم، مگر اینکه در خود قانون به آن تصریح شده باشد. برخلاف قوانین علمی، قوانین سیاسی به صورت کلی تعیین نمی‌شوند، بلکه با زمان تغییر می‌کنند و ممکن است چند کاربرد داشته باشند. اما اعضای یک گروه یا طبقه خاصی که

تحت نظر قانون هستند، باید خود را با آن قانون تطبیق دهند. می‌توان گفت ایده قانون، مفهوم مرکزی سیستم فلسفی کانت است. وقتی درباره فلسفه سیاسی کانت بحث می‌شود، ناگزیر این بحث به قانون سیاسی می‌انجامد. قوانین سیاسی انواع خاصی از دستوراتی هستند که توسط یک دولت ذی صلاح برای تمام افرادی که به دولت تعلق دارند یا برای تمام طبقات مشخص از مردم که اساس اصول حقوقی دولت را تشکیل می‌دهند، اعلام می‌شوند. کانت به اینکه قوانین سیاسی دستورات اجرایی حکومت هستند ادعایی ندارد؛ در نتیجه به جای پرداختن به اینکه قانون سیاسی دستورات اجرایی حکومت هستند، او معتقد است قانون سیاسی اصولاً با حقوق فردی سروکار دارد و هدف اصلی آن حفاظت از آزادی است (Teson, 2017, p 601).

۳-۱. آزادی فردی و نقش قانون در نظم مدنی

اگر هدف قانون سیاسی، تضمین آزادی باشد، به نظر کانت، قانون سیاسی می‌تواند مجموعه‌ای از شرایط توصیف شود که ذیل آن انتخاب‌های هر فرد با انتخاب‌های دیگران طبق یک قانون جهانی در راستای آزادی یکی شود (Guyer, 2000, p 106). به طور خلاصه به نظر کانت، هدف قانون سیاسی تضمین این امر است که انتخاب‌های هر فرد با انتخاب‌های دیگران سازگار باشند. کانت درباره فلسفه حقوق بیان می‌کند که تمام اعضای کشور از ابتدا برابر هستند و هر فرد حقی هرچند به صورت ناچیز دارد؛ به عبارتی دیگر حق استفاده از اختیارات دولت برای اجرای قانون به نفع خودش را دارد. بنابراین طبق نظر کانت، قوانین سیاسی برای حفاظت از حق آزادی فردی طراحی شده‌اند و تنها با کمک چنین قوانینی می‌توان به عدالت دست یافت. بنابراین کانت معتقد است سیستم سیاسی باید با نظام حقوقی سازگار باشد. همان‌طور که اعمال در اخلاق باید بر اصولی مبتنی باشند که ممکن است به عنوان قوانین جهانی بیان شوند، ساختارهای سیاسی باید تحت قوانینی عموماً اجراشدنی باشند. طبق نظر کانت، همه افراد نمی‌توانند در تدوین قانون شرکت کنند، حتی اگر همه آزاد و برابر باشند؛ ولی باید تحت حفاظت قانون باشند (Guyer, 2000, p 110 - 111).

کانت معتقد است تنها افراد فعال و خودکفا حق رأی دادن و تصویب قوانین را دارند از این رو افرادی که فعالیت تأثیرگذاری ندارند، نباید در قانون‌گذاری شرکت کنند. حتی کانت تصدیق می‌کند زنان نمی‌توانند در سیستم حقوقی جایگاهی داشته باشند. توضیحات قبلی نشان می‌دهد که طبق فلسفه سیاسی کانت، یک دولت مدنی باید بر قوانین سیاسی ساخته شود. وجود قوانین سیاسی برای حفظ آزادی افراد بدون محدودکردن آزادی دیگران ضروری هستند. افزون بر این، او فکر می‌کند تدوین و اجرای قوانین سیاسی باید به عهده افراد مستقل باشد. با وجود اینکه تمام افراد نمی‌توانند در فرایند قانون‌گذاری شرکت کنند، قوانین سیاسی قابلیت ترویج عدالت و برابری در میان افراد را دارند. او همچنین معتقد است دولتی که با سیستم رأی دهی و انتخابی تشکیل شده است، مسئول حفاظت از قانون سیاسی است و هر دولتی که نتواند این قانون را برای مردم تضمین کند، باید یک دولت مستبد باشد.

۲-۳. جمهوری‌گرایی، حاکمیت قانون و نظام بین‌المللی

کانت بیان می‌کند اگر قوانین را یک قدرت واحد تدوین و به دلخواه اجرا کند، استبداد در یک دولت حاکم می‌شود و تنها در جایی نمایان‌کننده اراده مردم است که حاکم، اراده مردم را با عنوان اراده عام در نظر گیرد (Kant et al., 1991: 101). به نظر کانت، قوانین سیاسی اساس آزادی فرد هستند و دولت مسئولیت دارد آنها را حفظ کند. اگر کسی نسبت به یک قانون وضع شده از سوی دولت تخلفی مرتکب شود، دولت باید نوعی مجازات بازدارنده برای فرد تعیین کند. گفتنی است نظریه و کاربرد قانون سیاسی کانت از کاربرد معمولی آن متفاوت است. همان‌طور که ذکر شد، قوانین سیاسی معمولاً بر اساس مشروعیت قانونی خود نه تطابق اخلاقی ارزیابی می‌شوند. در فلسفه کانت، او می‌کوشد قوانینی سیاسی را پیدا کند که با اصول اخلاقی سازگار باشند. اگر الزامات اصول عملی رعایت نشوند، هیچ قانون سیاسی در جایگاه قانون عادلانه در نظر گرفته نمی‌شود. افزون بر این به معنای عامیانه، قوانین سیاسی در کشورها و زمان‌ها متغیر هستند و

کانت این اصل را پذیرفته است. کانت اعتقاد دارد هر کشور در جامعه جهانی باید یک قانون اساسی و دولت جمهوری داشته باشد. قوانین سیاسی کشورها باید بر اساس جمهوری‌گرایی تعیین شوند و حاکمیت مردم نیز حفظ شود. منظور کانت از «جمهوری»، همان شکل حکومتی است که امروزه لیبرال دموکراسی، شکلی از حکومت که احترام و حمایت کامل برای حقوق بشر قائل است، نامیده می‌شود. کانت یک دولت جمهوری را دولتی می‌داند که با قانون اساسی تعریف شود و آن قانون بر سه اصل استوار است: آزادی فرد، نظام قانونی و تساوی در برابر قانون (بارانی، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۱۵۷). از نظر او فقط در این حکومت است که قانون و حق طبیعی آزادی باهم هماهنگی دارند (اشتری و آل‌امین، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۹۴).

بنابراین او ادعا می‌کند قوانین سیاسی کشورها باید یکسان باشند و متناقض نباشند؛ در غیر این حالت، نمی‌توانند با حقوق بین‌المللی سازگار باشند. کانت در آثار سیاسی خود به رابطه تنگاتنگ میان آزادی فردی و ساختار دولت عقلانی اشاره می‌کند. او در کتاب آغاز فرضی تاریخ بشر تصریح می‌کند قانون سیاسی باید بر پایه آزادی و برابری همه شهروندان باشد و حکومت عقلانی، ضامن تحقق این اصول است (kant, 1784, p 23). از دیدگاه کانت، مشروعیت حکومت زمانی برقرار است که قوانین آن بر پایه اراده عمومی و عقل جمعی شکل گرفته باشند. همچنین او در صلح پایدار بر این نکته تأکید دارد که حکومت جمهوری بهترین شکل تحقق عقل عملی در سیاست است؛ زیرا آزادی مدنی را با حاکمیت قانون پیوند می‌زند (kant, 1795, p 349).

۴. حقوق بین‌الملل و فلسفه کانت

به طور معمول یک قانون سیاسی، منشأ رفتار اجتماعی و سیاسی افراد درون یک کشور است. این قوانین «قانون ملی» شناخته می‌شوند و فقط در مرزهای یک کشور خاص اعمال می‌شوند. در مقابل قانون ملی، حقوق بین‌الملل قرار دارد که برای مسائل داخلی کشورها اعمال نمی‌شود. با توجه به پیوند اقتصادی و اجتماعی بین کشورها، برخی از قوانین و مقررات برای حفظ ارتباطات بین

کشوری یا بین‌المللی در طول زمان ضروری هستند. همچنین این قوانین برای کنترل فعالیت‌های کشورهای مختلف ضروری هستند. مکتب حقوقی تحلیلی که بنیاد و استین تشکیل دادند، اعتبار حقوق بین‌الملل را به چالش می‌کشد (Collins, 2014, p 276). آنها معتقدند یک قدرت سیاسی ذی صلاح، قانونی اثربخش را ایجاد و اجرا می‌کند. قوانین باید منشأ و هدف واضحی داشته باشند. حقوقدانان تحلیلی به اینکه حقوق بین‌الملل به دلیل وجود داشتن قدرت اجرایی بالاتر، وظایف نامعین و مبهم خود و ایجاد نشدن دیوان‌های حقوقی برای اجرا و تحمیل مجازات به دولت‌های نافرمان اعتبار ندارد معترض هستند. بیشتر اختلاف‌ها به دیوان‌های بین‌المللی ارجاع می‌شوند و طرفین اختلاف، قدرت پذیرفتن یارده یافته‌های دیوان‌ها را دارند؛ بنابراین موانعی برای اجرای قوانین و تصمیم‌های دیوان وجود دارد؛ از این رو بیشتر کشورها خود را ملزم نمی‌دانند هر تصمیم دیوان را که با منافع آنها مغایرت داشته باشد، تصدیق کنند. در سال‌های اخیر مشاهده شده است اصول حقوق بین‌الملل تا زمانی حفظ می‌شوند که با منافع یک کشور در تعارض نباشند؛ به همین دلیل مکتب تحلیلی به اعتبار حقوق بین‌الملل انتقاد کرده است. در پاراگراف‌های قبلی، تفاوت مهمی بین حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی بیان شد. کانت نیز در جایگاه یک فیلسوف سیاسی از این تفاوت آگاه است. او با توجه به دیدگاه سنتی معتقد است حقوق بین‌الملل حقوق بین دول و وابسته به همه جهان است (Teson, 2017, p 601).

اشاره شد که برای کانت، وظیفه حقوق بین‌الملل حول محور دولت‌ها متمرکز است. این حقوق شئون خارجی یک دولت را در ارتباط با سایر دولت‌ها تنظیم می‌کند. با نگاهی به نظریه سیاسی کانت دیده می‌شود که کانت دیدگاه منحصر به فردی درباره حقوق بین‌الملل دارد که می‌تواند شئون خارجی دولت را تعیین کند. کانت در مقاله «صلح دائمی» اعلام می‌کند صلح دائمی می‌تواند از طریق ایجاد اتحادیه‌ای بین دولت‌ها فراهم شود (Terminski, 2011, p 99). کانت با وجود این تأکید می‌کند چنین اتحادی از کشورها باید برخی قواعد رفتاری یا قوانینی را برای منافع عمومی خود حفظ کند. از آنجاکه این قوانین و قواعد اصولاً بین دولت‌ها اجراشدنی هستند، ممکن است

به عنوان حقوق بین‌الملل مورد استفاده قرار گیرند. کانت در «صلح دائمی» شش مادهٔ مقدماتی را به این ترتیب نقل می‌کند که دربرگیرندهٔ «مواد اولیه صلح دائمی بین دولت‌ها» هستند:

مادهٔ اول: «اگر تفاهم‌نامه‌ای به صورت پنهانی امور مربوط به جنگ در آینده را در خود بگنجاند، معتبر نخواهد بود» (Chatfield & Ilukhina, 1994, p 75). مادهٔ دوم: «دولتی که وجود مستقل دارد - از هر اندازه‌ای که باشد - نباید توسط دولت دیگری به وسیله ارث، مبادله، خرید یا اهدا به تصرف درآید» (Kant, 1915, p 64). مادهٔ سوم: «در طول زمان، ارتش‌های ثابت باید منسوخ شوند». مادهٔ چهارم: «دولت در هیچ بدهی ملی در ارتباط با امور خارجی متعهد نخواهد شد» (Chatfield & Ilukhina, 1994, p 75). مادهٔ پنجم: «هیچ دولتی نباید به سرکوبی در قانون اساسی و اداره دولت دیگری دست بزند» (Chatfield & Ilukhina, 1994, p 75). در مادهٔ ششم: «هیچ دولتی نباید با استفاده از تروریست‌ها، جاسوسان و نقض معاهدات نسبت به کشورهای دشمن خود اعتماد متقابل را از بین ببرد و صلح در آینده را غیرممکن کند» (Chatfield & Ilukhina, 1994, p 75).

این مواد مقدماتی شامل توضیح قابل توجهی از حقوق بین‌الملل است که به همزیستی صلح‌آمیز ملت‌ها کمک می‌کند. کانت استدلال می‌کند اگر دولت‌ها اصول مقدماتی را به عنوان یک نوع حقوق بین‌الملل دنبال کنند، دنیا ممکن است به صلح دائمی برسد. بنابراین حقوق بین‌الملل در فلسفهٔ سیاسی کانت جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا او آن را لازمهٔ صلح پایدار و عقل جهانی می‌داند؛ بر همین اساس در رساله «صلح پایدار»، خواستار نظم حقوقی بین ملت‌ها می‌شود که در آن اصول احترام متقابل، قراردادهای بین‌المللی و محدودیت‌های عقلانی قدرت لحاظ شده باشند. او تأکید می‌کند جنگ نباید وسیلهٔ حل اختلاف تلقی شود، بلکه روابط میان ملت‌ها باید تابع «حقوق مردم» باشد. از این دیدگاه، حقوق بین‌الملل نشان‌دهندهٔ انتقال عقل عملی از سطح فردی به سطح روابط جهانی است؛ جایی که اصل کرامت انسانی برترین معیار تعاملات میان کشورها می‌شود (Kant, 1795, p 355).

۵. حقوق جهان‌وطنی و فلسفه کانت

یکی از نوآوری‌های فلسفه سیاسی کانت، معرفی مفهوم حقوق جهان‌وطنی است. این حقوق نه تنها شامل حقوق فرد در برابر دولت خویش، بلکه ناظر به روابط انسان‌ها فراتر از مرزهای ملی است. کانت در صلح پایدار، جهان‌وطنی را بر مبنای اصل «مهمان‌نوازی جهانی» تعریف می‌کند؛ به معنای حق انسان‌ها برای برخورد محترمانه و قانونی هنگام ورود به قلمرو سرزمین دیگر (Kant, 1795, p 358). این اصل، مبنای فکری حقوق بشر جهانی، مهاجرت قانونی و عدالت جهانی را شکل می‌دهد. برای کانت، حقوق جهان‌وطنی نشان‌دهنده تحقق عقل عملی در سطح جهانی است؛ یعنی جایی که انسان‌ها نه در جایگاه اتباع دولت‌ها، بلکه به عنوان شهروندان جهان شناسایی می‌شوند. مکتب جهان‌وطنی از موضوعات اساسی برای برخی از اندیشمندان در طول تاریخ است. درواقع انسان و جهان در کنار خداوند سه موضوع مهم فلسفه هستند (مطهری، ۱۳۷۷ ه.ش. ص ۴۵). امروزه عبارت «جهان‌وطنی» در سراسر جهان شناخته شده است. در زمینه «جهان‌وطنی»، مسئله قانون جهان‌وطنی به طور طبیعی مطرح می‌شود؛ زیرا بدون چنین قانونی، ایده جهان‌وطنی به عنوان یک مفهوم مبهم باقی خواهد ماند.

۵-۱. تفاوت حقوق جهان‌وطنی و حقوق بین‌الملل

پلین کلایگلد در مقاله مشهور «قانون جهان‌وطنی کانت: شهروندی جهانی برای نظم جهانی» (۱۹۹۸)، مفهوم قانون جهان‌وطنی را برجسته می‌کند. او همچنین تفاوتی بین قانون جهان‌وطنی و قانون بین‌المللی مطرح می‌کند. به دلیل ناکافی بودن تعریف در مورد این قانون در حلقه‌های علمی، منطقی است که تعریف قانون جهان‌وطنی ارائه شده از سوی پلین کلایگلد را دنبال کنیم. او می‌گوید قانون جهان‌وطنی به تعامل بین کشورها نمی‌پردازد، بلکه به وضعیت افراد در روابطشان با کشورهایی می‌پردازد که شهروند آنها نیستند؛ همچنین این قانون وضعیت افراد را در جایگاه انسان‌ها و نه به عنوان شهروندان کشورها بررسی می‌کند (Kleingeld, 1998, p 74).

مهم است به یاد داشته باشیم ویلهلم ترائوگوت کروگ که یکی از بزرگان فکری است، با بیان یک اعتراض جدی به قانون جهان‌وطنی چنین اشاره می‌کند که قانون جهان‌وطنی که به‌تازگی بخش مجزای حقوق عمومی معرفی شده است، تنها یک بخش از حقوق بین‌الملل یا به بیان دیگر یک مسئله از آن است. این موضوع اگرچه مهم است، به گونه‌ای نیست که یک بخش جداگانه در لیست حقوق بین‌الملل ذکر شود (Kleingeld, 1998, p 74).

گفتنی است برخلاف حقوق بین‌الملل، حقوق مکتب جهان‌وطنی به تعاملات از طریق مرزها علاقه‌مند است؛ تعاملاتی که شامل هر نوع ارتباط، تعامل، تجارت یا کسب و کار می‌شود. این حقوق برای سفر، مهاجرت، تبادل فکری و همچنین تلاش‌های تجاری اعمال می‌شود (Kleingeld, 1998, p 74). بنابراین نباید حقوق بین‌الملل و مکتب جهان‌وطنی در یک دسته قرار گیرند. مشاهده می‌کنیم کانت نه تنها مفهوم حقوق بین‌الملل را ارائه می‌دهد، بلکه ایده حقوق جهان‌وطنی نیز به طور هم‌زمان از سوی او در طول بحث درباره‌ی پروژه صلح دائمی ارائه شده است. کانت در این باره معتقد است: «افراد و کشورهایی که در یک رابطه خارجی از تأثیر متقابل بر یکدیگر برخوردارند، به عنوان شهروند یک دولت جهانی از انسان‌ها در نظر گرفته می‌شوند» (Guyer, 2010, p 488).

حقوق جهان‌وطنی به معنای حقوق جهانی در دیدگاه اخلاقی کانت نیز مورد توجه قرار گرفته است. او افراد را «شهروندان زمین» می‌داند که «حاملان مکتب جهان‌وطنی» هستند. در نتیجه این حقوق به عقیده او هم‌زمان به امور دولت و افراد می‌پردازد و تأکید می‌کند که افراد شهروندان زمین هستند نه شهروندان یک کشور خاص. به عبارت دیگر در تبیین مسئله جهان‌وطنی، عنصر اجتماع در کنار فرد قرار دارد (مقدس، ۱۴۰۱ ه.ش، ص ۱۳).

۵-۲. محتوای حقوق جهان‌وطنی و اصل بیگانه‌پرستی

مکتب جهان‌وطنی اعلام می‌کند تمام انسان‌ها بدون توجه به ملیت، شهروندان جهان هستند. کانت در مقاله «صلح دائمی» نیز دیدگاه خود را در این باره حفظ می‌کند. او می‌کوشد چنین

ایده‌ای را در یکی از مواد مشخص برای صلح دائمی قرار دهد. در ماده مشخص سوم او اظهار دارد: «حقوق مردم به عنوان شهروندان جهان، به شرایط بیگانه‌پرستی جهانی یعنی خوشرویی با شهروندان کشورها محدود خواهد شد» (Singh & Kim, 2017, p 304). کانت در این ماده، محتوای حقوق جهان‌وطنی را مشخص می‌کند. برای او محتوای واقعی حقوق جهان‌وطنی، حق بیگانه‌پرستی است. او به روشنی بیان می‌کند این حقوق باید به ضوابط بیگانه‌پرستی جهانی محدود شود. او در این بحث همچنین توضیح می‌دهد که ما به چه معنا از «بیگانه‌پرستی و مهمان‌نوازی» استفاده می‌کنیم. به گفته او، این به معنای «دعوت از افراد دیگر کشورها، مهربانی و خوش رفتاری با آنها از سوی دولتمردان و افراد کشور میزبان است» (Andreotti, 2016, p 95). میزبان می‌تواند بیگانه را بدون اینکه خطر جانی او را تهدید کند، به عقب براند و تا زمانی که در آن مکان قرار دارد، صلح‌آمیز با او رفتار کند و با انجام عمل خطایی باعث دشمنی بین آنها نشود. در ماده سوم به روشنی بیان می‌کند مکتب جهان‌وطنی باید به گونه‌ای حفظ شود که صلح دائمی را فراهم آورد؛ همچنین بر اساس ضرورت حفظ صلح دائمی، کانت مدعی شده است بیگانه نمی‌تواند حق تقاضای نفوذ غیرقانونی به سرزمینی را داشته باشد؛ زیرا این امر به یک توافق دوستانه خاص نیاز دارد و ممکن است فقط به مدت معینی عضو خانواده آن سرزمین شود. او تنها می‌تواند ادعای «پناهندگی» کند و به جامعه جهانی به دلیل اینکه یک حق مالکیت همگانی است مراجعه کند. کانت ادعا می‌کند زمین یک سیاره است؛ به همین دلیل انسان‌ها نمی‌توانند به طور گسترده پراکنده شوند؛ زیرا انسان‌ها باید حضور یکدیگر را تحمل کنند و برای همزیستی مشترک خود با یکدیگر سازش نمایند. با وجود این، کانت مدعی می‌شود هیچ فردی در برابر فردی دیگر از حقی بیشتر برای زندگی یا اشغال یک قسمت خاص از زمین برخوردار نیست. اما باید گفت به نظر می‌رسد انحصار محتوای چنین حقی به حقوق بیگانه‌پرستی، تعریف این حق را بسیار محدود کرده است. با این حال، پولین کلاینگلد ادعا می‌کند حقوق جهان‌وطنی نه تنها به حقوق بیگانه‌پرستی اهمیت می‌دهد، بلکه با حقوق پناهجویان نیز ارتباط دارد. از نظر کانت،

حقوق جهان‌وطنی ممکن است این اجازه را به افراد بدهد که در قلمرو یک دولت دیگر بمانند و ضروری است تا زمانی که شرایط برای بازگشتشان مساعد نشده است، اجازه اقامت در آنجا را داشته باشند. بنابراین از نظر کانت با کمک حقوق جهان‌وطنی می‌توان هر دو حق بیگانه‌پرستی و حقوق پناهجویان را حفظ کرد. اما او هم‌زمان ادعا می‌کند باید دلایل مشروعی پشت این‌گونه قوانین وجود داشته باشد؛ برای مثال می‌توان گفت اگر در حقوق جهان‌وطنی تبعیض بر اساس رنگ پوست وجود داشته باشد، نامشروع خواهد بود؛ ولی اگر افراد را از ورود به ایالت برای فروش مواد مخدر منع می‌کند، مشروع خواهد بود. به هر حال ممکن است جدا کردن دلایل مشروع و نامشروع در عمل بسیار سخت باشد و مانند هر اصل قانونی دیگر، موانعی در اجرای آن وجود خواهد داشت (Zeki et al, 2004, p 178).

۵-۳. مبنای فلسفی حقوق جهان‌وطنی و اصل اجتماع جهانی

مهم است به یاد داشت که کانت حقوق جهان‌وطنی را بر پایه «اصل اجتماع جهانی» می‌سنجد؛ به این معنا که او این حق را بر اساس اینکه زمین قبل از هرگونه مالکیت خاص به صورت منافع مشترک بود، تعریف می‌کند. اما پس از شروع مالکیت خاص توسط یک فرد، سایر افراد دیگر حق مشروعی به استفاده یا اشغال آن اموال ندارند. و هنگامی که موضوع مربوط به قلمرو ملی است یک فرد بومی حق مشروعی نسبت به اشتغال در اراضی خود به دست می‌آورد و به خارجی‌ان اجازه ورود به آن اراضی داده نمی‌شود. اما کانت معتقد است ایده مالکیت اختصاصی، مفهومی نادرست است و باید تمام قسمت‌های زمین به عنوان بخش‌های کلی در نظر گرفته شود و هر کس حقی در آن داشته باشد. بنابراین او بیان می‌کند تمام ملت‌ها در یک اجتماع جهانی از تعامل فیزیکی برخوردار هستند. این دلیل برای حقوق جهان‌وطنی بهترین پایه و اساس را فراهم می‌کند. باید افزود بر اساس دیدگاه کانت، مسئله فضاهای بدون مالک در زمین نیز با این حقوق پوشش داده می‌شود (Connolly, 2000, p 606).

بسیاری از مناطق جهان همچنان به کسی تعلق ندارند؛ ممکن است افراد به این مناطق وارد شوند و تحت حقوق جهان‌وطنی از این فضاها با استفاده از تعاملات اجتماعی خود بهره‌مند شوند. به این ترتیب می‌بینیم کانت این حقوق را در جایگاه اصل حق و قانون عادلانه نشان می‌دهد و ضرورت وجود این قانون بهترین مبنا را برای آزادی جهانی فرد فراهم می‌کند. حقوق جهان‌وطنی ارائه شده از سوی کانت، در حق ذاتی آزادی ریشه دارد و حقوق خاصی برای افراد در سرتاسر جهان در راستای حفظ بیگانه‌پرستی قائل شده است. حقوق جهان‌وطنی در فلسفه کانتی باید حقیقتی ترکیبی در نظر گرفته شود؛ زیرا قوانین حق‌های ضروری قبل از هر تجربه ممکن هستند و این قانون به طور تجربی برای تمام انسان‌ها به عنوان شهروندان جهان اعمال شدنی است.

۶. ارتباط بین قوانین پس از کانت

بررسی به دقت نظریه سیاسی کانت، مشخص‌کننده ارتباطی بین انواع زیادی از قوانینی است که او تصدیق کرده است. ما معتقدیم انتقال از حقوق طبیعی به حقوق جهان‌وطنی به طور کامل پیوسته و مهم است تا نظم سیاسی سالمی در محیط ما ساخته شود. برای کانت، حقوق طبیعی اصل پیش فرض علت و معلول در تعیین قانون طبیعی است. به صورت مفهومی این اصل همه تجربه‌های تصویرپذیر انسان را اداره می‌کند. بدون پذیرش نقش حقوق طبیعی، توضیح هیچ واقعه یا حقیقت جهانی امکان‌پذیر نیست. حتی کانت ادعا می‌کند نمی‌توانیم هیچ چیزی در زندگی روزمره را بدون وابستگی به حقوق طبیعی بدانیم. اگر بخواهیم درباره دنیای بیرون چیزی بدانیم، باید به آن از زاویه حقوق طبیعی نگاه کنیم؛ همان‌طور که منطق ذهن ما آن را درک می‌کند. با این حال، کانت می‌گوید: «انسان‌ها افزون بر موضوعاتی که می‌توانند درک کنند، موضوعاتی نیز برای باورکردن دارند» (Watkins & Willaschek, 2017, p 89).

او در فلسفه نظری خود دامنه دانش را محدود می‌کند و راهی برای ایمان ایجاد کرده است و در این نقطه می‌توانیم ببینیم که کانت چند موضوع باوری را پذیرفته است که نمی‌تواند به وسیله قوانین

طبیعت توضیح داده شود؛ برای مثال، مفهوم خدا، جاودانگی روح و آزادی فراتر از زمان و مکان همه مسائلی هستند که به ایمان مربوط می‌شوند و در حوزه قانون طبیعت قرار نمی‌گیرند.

در واقع کانت به دو قلمرو متمایز باور دارد: قلمرو طبیعت که پدیده‌ها یا ظواهر آن را احاطه کرده‌اند و از طریق دانش به انسان مرتبط می‌شود و یک نظم قوانین طبیعی را مرتب می‌کند؛ دیگری قلمرو باور موضوعی فراتر از طبیعت که معقولات یا جنبه‌های فهمیدنی و عمومی ظواهر آن را احاطه کرده‌اند و از طریق عمل به انسان مرتبط می‌شود و با اصل آزادی مشخص می‌شود که تحت قانون طبیعت نیست.

فلسفه کانت می‌گوید قانون اخلاقی کاملاً مربوط به قلمرو دوم است، در حالی که قانون طبیعی مربوط به قلمرو اول است. قانون طبیعی از راهی که عقل بر روی موارد طبیعی مختلف از طریق دسته‌بندی علیت عمل می‌کند، به دست می‌آید. از نظر کانت، تمام رویدادها به صورت تجربی در یک نظام طبیعی مشخص تعیین می‌شوند. همچنین قانون طبیعی، قانونی است که از آن نمی‌توان چشم‌پوشی کرد و هیچ رویدادی نمی‌تواند از آن مستثنی شود؛ به همین دلیل، عقل تنها می‌تواند در طبیعت آنچه که هست، بوده و خواهد بود را بداند. ما نمی‌توانیم بگوییم هر چیزی در طبیعت باید به شکلی دیگر از آنچه در روابط زمانی است باشد. وقتی که ما فقط دنبال دوره طبیعت هستیم، «باید» هیچ معنایی ندارد (Krieger, 1992, p 255). بنابراین کانت معتقد است قانون طبیعت و قانون اخلاقی دربارهٔ این مسئله که به چه دامنه‌ای از موجودات تعلق دارند، متفاوت هستند. حقوق طبیعی، دانش ما از بیرون را اداره می‌کند؛ در حالی که حقوق اخلاقی، وجود ما را از درون را اداره می‌کند. اما هم‌زمان، کانت اشاره می‌کند که بین حقوق طبیعی و حقوق اخلاقی نوعی وابستگی وجود دارد؛ زیرا اخلاق اساس نهایی طبیعت است. به گفته کانت، اخلاق و طبیعت دو نظام مختلف از واقعیت هستند. در مشاهدات کانت، زمانی که با آنچه اتفاق می‌افتد سروکار داریم، تنها دو نوع انگیزه برای ما تصور شدنی است؛ این انگیزه یا مطابق با طبیعت است یا از آزادی سرچشمه می‌گیرد (Guyer, 1987, p 180).

بیان قبلی نشان می‌دهد دیدگاه کانت درباره آزادی اخلاقی، امری کاملاً مستقل از طبیعت است و تنها با واقعیت‌های بنیادین پر شده است. این آزادی اخلاقی، اساس نهایی طبیعت را تشکیل می‌دهد. به همین ترتیب، قانون اخلاقی با قدرت خودمختار عقل عملی خالص، اساس قوانین طبیعی را تشکیل می‌دهد. در واقع او معتقد است قوانین اخلاقی در زمینه خود، آثار طبیعی خاصی دارند. اما یک پرسش ممکن است پیش بیاید: کانت چگونه نشان می‌دهد که قانون اخلاقی می‌تواند تأثیرات طبیعی داشته باشد؟ برای حل مشکل، کانت باید جناح یا شاخه‌هایی به طبیعت بیفزاید که این موضوع را جابدهد. کانت این شاخه یا جناح‌ها را «طبیعت خارج از حس» یا طبیعت فوق حسی می‌نامد (Forster, 2010, p 176). او نشان می‌دهد در اینجا قانون اخلاقی می‌تواند وارد طبیعت شود و اساس حقوق طبیعی گردد (Yovel, 2013, p 90). همانند رابطه بین قانون طبیعی و اخلاقی، در فلسفه کانت نیز ارتباطی ضروری بین قانون اخلاقی و قانون سیاسی وجود دارد. قانون سیاسی در اندیشه کانت، مجموع شرایطی است که تحت آن اقدامات داوطلبانه هر شخص با قوانین جهانی هماهنگ می‌شود. بدیهی است که قانون سیاسی بر اساس ایده آزادی و قانون جهانی استوار است که عناصر اجباری قانون اخلاقی را تشکیل می‌دهند. کانت در بیان نقد عقل عملی نه تنها قاعده قانون اخلاقی را بحث می‌کند، بلکه از نظریه آزادی در جایگاه پایه‌ای برای اخلاقیات حمایت می‌کند. کانت در فلسفه عملی خود، جزئیات و اصول قاعده اخلاقی را بیان می‌کند؛ همچنین تأکید می‌کند «آزادی» شرط ضروری برای تحقق قاعده اخلاقی در واقعیت است. فلسفه اخلاقی کانت از ترکیب ایده آزادی با قاعده اخلاقی عقلانی به وجود می‌آید. او معتقد است استدلال درباره اخلاق همیشه به نوعی آزادی تجربی نیاز دارد و آن چیزی جز استقلال اراده نیست (Kant, 1929, p 119).

آزادی و خودمختاری اراده انسان را می‌بایست به عنوان موضوع اصلی عقل عملی یا قانون اخلاقی کانت محسوب کرد. کانت در فلسفه اخلاق خود، مفهوم آزادی را مبنای استدلال بر اخلاق قرار

می‌دهد و معتقد است زمانی که انسان دارای اراده‌ای آزاد است، در آن صورت اخلاق واقعی است و قانون اخلاق نیز برای همه انسان‌ها معتبر است. اراده انسان تا زمانی آزاد و خودمختار به شمار می‌آید که تابع عامل خارجی یا بیگانه از خود نباشد؛ به عبارتی اراده معلول چیز دیگری نباشد و امیال و خواسته‌های او را تحت تأثیر قرار ندهد (دهقانی، ۱۴۰۰ ه.ش، ص ۱۰۵).

بنابراین بدون اراده‌ای مستقل یا آزادی اراده، هیچ کرداری عمل اخلاقی یا غیراخلاقی شناخته نخواهد شد. فرض کنید فردی بر اثر اجبار فرد دیگر اقدامی ناپسند انجام دهد، این اقدام او به معنای اقدام غیراخلاقی نخواهد بود؛ زیرا او کنترلی بر این اقدام ندارد. کانت معتقد است تصمیم‌های اخلاقی وقتی امکان‌پذیر است که آزادی اراده برای انجام عمل در نظر گرفته شود. اگر هر فرد دارای آزادی اراده واقعی باشد، مفهوم تصمیم اخلاقی به واقعیت نزدیک خواهد شد. وی بر اساس اصل خودمختاری می‌گوید: «اراده ما باید حداکثرهای انتخاب‌های ما را به عنوان یک قانون عالمانه درک کند»؛ بنابراین باور دارد خودمختاری یا آزادی اراده، پایه واقعی اخلاق است که بدون ایده آزادی، هیچ‌کس نمی‌تواند به عنوان یک عامل اخلاقی عمل کند و روی آن مقرراتی را که به عنوان قوانین عمومی در نظر گرفته می‌شوند، برآورده کند. برای کانت، ایده آزادی یک ضرورت عملی به نظر می‌آید؛ یعنی یک شرط ضروری برای اخلاق است. بنابراین در فلسفه کانت، ایده آزادی، قانون سیاسی و قانون اخلاقی به صورت نظری با هم ارتباط دارند. ایده آزادی فرضی مشترک پشت هر دو قانون است (Kant, 2012, p 88). می‌توان ارتباط بین قانون اخلاقی و قانون سیاسی را که کانت بیان کرده است، به روش دیگری بیان کرد: به عقیده کانت، قانون سیاسی باید با امر مطلق مطابقت داشته باشد، وگرنه قانون سیاسی عادلانه نخواهد بود. یک قانون سیاسی کامل باید با اصل اخلاقی شکل گرفته باشد؛ بنابراین قانون اساسی و دیگر قوانین سیاسی باید بر این ایده مبتنی باشند که قانون اخلاقی به عنوان امری مهم یک جامعه را عادلانه می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، مشخص می‌شود کانت تفاوتی بین حقوق بین‌الملل و جهان‌وطنی تشخیص داده است. او اظهار می‌کند حقوق بین‌الملل بیشتر درباره روابط بین دولت‌هاست، در حالی که حقوق جهان‌وطنی رابطه بین دولت و فرد را نشان می‌دهد؛ همچنین تأکید می‌کند مردم، یک اجتماع و شهروند جهانی هستند و فقط شهروند مختص به یک دولت نیستند. حقوق جهان‌وطنی اعلام می‌کند تمام انسان‌ها بدون توجه به ملیت، شهروندان جهان هستند (Heydan, 2017, p 59). او همچنین بیان می‌کند حق بیگانه‌پرستی هدف واقعی حقوق جهان‌وطنی است؛ بنابراین کانت باور دارد که حقوق سیاسی باید با هر دو حقوق بین‌الملل و جهان‌وطنی سازگار باشد. کانت همچنین باور داشت که حقوق بین‌المللی و جهان‌وطنی باید طبق قوانین سیاسی یک دولت جمهوری نوشته شوند، وگرنه چنین حقوقی با قوانین سیاسی یک دولت خاص سازگار نخواهند بود و نمی‌توانند وسیله‌ای برای به حاصل آوردن صلح دائمی در جهان باشند. این مسئله درستی است که افراد به طور یکسان تحت حاکمیت هر دو حقوق سیاسی و جهان‌وطنی هستند؛ حتی در مورد حقوق بین‌الملل که در آن دولت‌ها حکومت می‌کنند، به طور غیرمستقیم نیز افراد در تنظیم دولت‌ها نقش دارند. بنابراین حقیقتی انکارنشدنی است که ارتباط خاصی بین حقوق سیاسی و حقوق جهان‌وطنی از یک سو و حقوق سیاسی و حقوق بین‌الملل از سوی دیگر وجود دارد. به این ترتیب، ایده‌های کانت درباره قوانین مختلف همگی با یکدیگر هماهنگ هستند و معنا پیدا می‌کنند.

نتیجه

این مقاله به روشنی نشان می‌دهد:

۱. برای کانت، ایده قانون جزء اساسی فلسفه سیاسی اوست. کانت دیدگاه‌های خود درباره موضوعات مختلف فلسفی را ارائه داده است. مشاهدات او با بحث‌های نظریه شناخت شروع می‌شود و سپس به متافیزیک، اخلاق، انسان‌شناسی، تاریخ و درنهایت سیاست می‌پردازد. او

در این سفر فکری شگفت‌انگیز به ایده قانون پایبند می‌ماند؛ سپس از این ایده برای اتصال تمام حوزه‌های مختلف فلسفه استفاده می‌کند. او قانون را مفهومی می‌بیند که اصلی واجد اعتبار را نمایان می‌کند.

۲. همان‌طور که کانت تشخیص داده است، قانون یک مفهوم ازپیش شناخته ذهن انسان است؛ بنابراین نمی‌توان این مفهوم را از تجربه خارجی مان استنباط کرد. به جای آن ذهن انسان آن را یک شرط ضروری کشف می‌کند که بدون آن هیچ چیز به درستی توضیح داده نمی‌شود. این قانون در شاخه‌های مختلف فلسفه، با نام‌های مختلفی شناخته می‌شود.

۳. به نظر کانت، حقوق طبیعی، عامل ضروری تجربه خارجی ماست. ذهن انسان قانون طبیعی را از طریق دسته‌بندی علتی تحت عقل و فهم کشف می‌کند و بدون این قانون طبیعی نمی‌توان تجربیات گوناگون انسانی را به صورت سیستماتیک توضیح داد.

۴. نوع دیگری از قانون به نام قانون اخلاقی، اصل راهنمای رفتار انسان است. قانون اخلاقی مفهومی ازپیش شناخته است که دلیل عملی تمام اعمال ما را در ارتباط با زندگی اجتماعی مشخص می‌کند. از دیدگاه کانت، قانون اخلاقی به شکل امری اختیاری، بالاترین معیار اخلاقی است که با آن می‌توان تجربیات اخلاقی خود را توضیح داد.

۵. همچنین به عقیده کانت، قوانین سیاسی وسیله‌ای هستند که آزادی و حقوق افراد را تضمین می‌کنند. این قوانین همچنین در تحقق یک اداره عادلانه و کامل در یک دولت مؤثر هستند. کانت در این باره از شکل جمهوری در قانون اساسی حمایت می‌کند؛ جایی که در آن تشریع و قوانین به عنوان اندیشه اصلی دولت نمایانگر می‌شوند و از قدرت قضایی و اجرایی جدا می‌گردند.

۶. کانت در زمینه روابط بین‌المللی و جهان‌وطنی معتقد است نقش‌های حقوق بین‌الملل و حقوق جهان‌وطنی اساسی هستند. بدون وجود حقوق بین‌المللی، نمی‌توان روابط بین‌المللی بین دولت‌ها برقرار کرد. هر دولت دارای قوانین دموکراتیک و دیپلماتیک خود است که به طور مداوم می‌کوشند روابط خود را با دیگر دولت‌ها به حداقل رسانند. بنابراین بدون هیچ استاندارد

بین‌المللی، بسیار دشوار است یک رابطه بین‌المللی سالم بین دولت‌ها برقرار کنیم. به همین ترتیب اگر بنا باشد به مکتب جهان‌وطنی روی آورده شود، باید برخی از قوانین جهان‌وطنی را تدوین کرد. ۷. حقوق جهان‌وطنی شرط ضروری یک جمهوری مشترک است که می‌تواند رابطه سالم و مؤثری بین افراد و دولت‌ها ایجاد کند. بنابراین برای کانت، ایده قانون از طریق انواع مختلف ولی مرتبط خود، می‌تواند تجربه چندگانه‌ای که در زمینه‌های شناختی، متافیزیکی، اخلاقی، سیاسی و بین‌المللی کارهای انسان به وجود می‌آید را توضیح دهد. بنابراین به نتیجه می‌رسیم که فلسفه سیاسی کانت با پذیرش انواع مختلف قوانین سازگار است. از حقوق طبیعی شروع می‌شود و به ترتیب حقوق اخلاقی، سیاسی، بین‌المللی و جهان‌وطنی با یکدیگر ارتباط دارند. این امر به ما کمک می‌کند که نشان دهیم فلسفه سیاسی و فلسفه انتقادی او به طور جدایی‌ناپذیر به هم پیوسته‌اند.

کتاب‌نامه

- بارانی، محمد. (۱۳۹۰ ه.ش). «آرا و عقاید امانوئل کانت در زمینه حقوق بین‌الملل (فلسفه حقوق بین‌الملل کانت)». فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس. ش ۵. ص ۱۴۷ - ۱۶۸.
- خرمشاد، محمدباقر. (۱۳۹۲ ه.ش). «نگرشی دیگر بر نسبت اخلاق و سیاست». فصلنامه علوم سیاسی. دوره ۱۶. ش ۶۲. ص ۳۵ - ۶۲.
- دهقانی، حمیدرضا. (۱۴۰۰ ه.ش). «نگرشی بر مفهوم آزادی و قانون در فلسفه اخلاق کانت». فصلنامه راهبرد سیاسی. دوره ۵، ش ۱۸، ص ۹۱ - ۱۰۸.
- کاظمی‌زاده، محمد؛ و حسین کلباسی اشتیری. (۱۴۰۲ ه.ش). «تحلیل استنتاج قانون اخلاقی در فلسفه کانت». فصلنامه فلسفه غرب. دوره ۲. ش ۳. ص ۶۱ - ۷۵.
- کلباسی اشتیری، حسین؛ و محمدجلیل آل‌امین. (۱۳۹۳ ه.ش). «فلسفه حقوق کانت و اندیشه انسان

جهان‌وطن». فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی. دوره ۵. ش ۱. ص ۸۱ - ۱۰۲.
مرادی، عباس؛ و دیگران. (۱۴۰۱ ه.ش). «بررسی عناصر عمل اخلاقی در فلسفه کانت». ماهنامه علمی جامعه‌شناسی سیاسی ایران. دوره ۵. ش ۱۱. ص ۲۵۶۸ - ۲۵۸۱.
مطهری، مرتضی. (۱۳۷۷ ه.ش). مجموعه آثار. ج ۱-۳۴. تهران: صدرا.
مقدسی، سیدمحمدهادی؛ و مهدی امیدی. (۱۴۰۱ ه.ش). «بنیادهای "جهان‌وطنی" در اندیشه اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مطهری». فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان. دوره ۱۲. ش ۴. ص ۱ - ۱۴.

- Andreotti, V. D. O. (Ed.). (2016). The political economy of global citizenship education. Routledge.
- Anghie, A. (2000). Civilization and commerce: The concept of governance in historical perspective. *Vill. L. Rev.*, 45, 887.
- Chatfield, C., & Ilukhina, R. (1994). *Peace/mir: an anthology of historic alternatives to war*. Syracuse University Press.
- Collins, R. (2014). No longer at the vanishing point? International law and the analytical tradition in jurisprudence. *Jurisprudence*, 5(2), 265-298.
- Connolly, W. E. (2000). Speed, concentric cultures, and cosmopolitanism. *Political Theory*, 28(5), 596-618.
- Forster, M. N. (2010). Kant and skepticism. In *Kant and Skepticism*. Princeton University Press.
- Guyer, P. (1987). *Kant and the Claims of Knowledge*. Cambridge University Press.
- Guyer, P. (Ed.). (2010). *The Cambridge Companion to Kant's Critique of Pure Reason*. Cambridge University Press.
- Guyer, P. (2000). Kant on freedom, law, and happiness. Cambridge University Press.
- Hayden, P. (2017). *Cosmopolitan global politics*. Routledge.
- acobson, A. (2002). *Weimar: a jurisprudence of crisis* (No. 8). Univ of California Press.
- Kant, I. (2012). *Fundamental principles of the metaphysics of morals*. Courier Corporation.
- Kant, I. (2004). *Kant: Metaphysical foundations of natural science*. Cambridge University Press.

- Kant, I., Kant, I., Brinton, D. M., & Goodwin, J. M. (1991). Kant: political writings. Cambridge University Press.
- Kant, I. (1953). Immanuel Kant's critique of pure reason.
- Kant, I. (1929). Critique of pure reason (NK Smith, Trans.). Marin's Press.
- Kant, I. (1915). Perpetual peace: A philosophical essay. G. Allen & Unwin Limited.
- Kant, I. (1785). Groundwork of the Metaphysics of Morals, trans. Mary Gregor. Cambridge University Press, 1997.
- Kant, I. (1784). Idea for a Universal History with a Cosmopolitan Purpose.
- Kant, I. (1795). Perpetual Peace: A Philosophical Sketch, in Reiss, H.S. (ed.), Kant: Political Writings, Cambridge University Press, 1991.
- Kant, I. (1781). Critique of Pure Reason, trans. Paul Guyer & Allen Wood, Cambridge University Press, 1998.
- Kant, I. (1797). The Metaphysics of Morals, trans. Mary Gregor. Cambridge University Press, 1996.
- Krieger, L. (1992). Ideas and events: Professing history. University of Chicago Press.
- Kleingeld, P. (1998). Kant's Cosmopolitan Law: World Citizenship for a Global Order. Kantian Review, Vol. 2, Cambridge University Press.
- Machenjee, J. (2005). A Manual of Ethics. Cosimo Classics.
- Paton, H. J. (1971). The categorical imperative: A study in Kant's moral philosophy (Vol. 1023). University of Pennsylvania Press.
- Sasa, M. S. (2019). An Appraisal of the Concept of Beauty in Immanuel Kant's Philosophy. GNOSI: An Interdisciplinary Journal of Human Theory and Praxis, 2(2), 87-97.
- Singh, J. G., & Kim, D. D. (Eds.). (2017). The Postcolonial World. London, New York: Routledge.
- Smith, M. B. E. (1973). Is there a prima facie obligation to obey the law?. The Yale Law Journal, 82(5), 950-976.
- Tesón, F. R. (2017). The Kantian theory of international law. In The Nature of International Law (pp. 557-606). Routledge.

- Terminiński, B. (2011). The evolution of the concept of perpetual peace in the history of political-legal thought. *Revista Escuela de Historia*, 10(1), 0-0.
- Watkins, E. (2019). *Kant on Laws*. Cambridge University Press.
- Watkins, E., & Willaschek, M. (2017). Kant's account of cognition. *Journal of the History of Philosophy*, 55(1), 83-112.
- Williams, H. L. (Ed.). (1992). *Essays on Kant's Political Philosophy*. University of Chicago Press.
- Yovel, Y. (Ed.). (2013). *Kant's Practical Philosophy Reconsidered: Papers Presented at the Seventh Jerusalem Philosophical Encounter, December 1986 (Vol. 128)*. Springer Science & Business Media.
- Zeki, S., Goodenough, O. R., Greene, J., & Cohen, J. (2004). For the law, neuroscience changes nothing and everything. *Philosophical Transactions of the Royal Society of London. Series B: Biological Sciences*, 359(1451), 1775-1785.